کتابخانه
مجلس شورای ملی
...ت شده»
۶

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۶

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۹۸۴

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب رسالهٔ غیبت
مؤلف احمد ...
موضوع تالیف
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۹۰۲۵

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۹۸۳

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب رسالهٔ عینیه
مؤلف احمد غزالی
موضوع تألیف در مواعظ و کلمات حکمت و عرفان آمیز
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۹۰۲۵
۶۵۵

بازدید شد
۱۳۸۱

بازرسی شد
۲ - ۰۰۰۹

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
فیلموتیک تاسیس ۱۳۰۲

(۲۱)

هو

رساله عینیه

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مؤسسه ۱۳۰۲

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام الله تعالی علی المجلس السمی المنعمی الاقصوی
الکفوی الجمالی الشرفی ورحمته وبرکاته وتحیاته قال الله تعالی
ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا وقال الله تعالی
ومن اراد الاخرة وسعی لها سعیها وهو مومن فاولئک
کان سعیهم مشکورا وقال تعالی ومن اعرض عن ذکری
فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیمة اعمی وهذا لمن اعرض
الذکر فکیف لمن اعرض المذکور اما بعد یا سید الکبرا قولا

الحاد
قولا مطلقا شهدت بذالک السن الحاد بنهک الله لما لک
ووفقک لاکتسابه وبین لک ما علیک واعانک علی اجتنابه
وکفاک مؤنة المونه بمعونة المعونه ولا جلب الیک محنة ولا قدر
علیک فتنة وفکک من قید نفسک واقبل بقلبک الیه وبجم
بکلک علیه وعمک بالسلامه وخصک بالکرامه وتولا امرک
بالحیاطه والهدایه ولا خلاک من الکفایه والعنایه انه ولی ذلک
والقادر علیه اعلم ان علامة اعراض الله تعالی عن
العبد اشتغاله بما لا یعنیه وان امرو ذهبت ساعة من عمره
فی غیر ما خلق له لحری ان یطول علیه حسرته ومن جاوز الاربعین
ولم یغلب خیره شره فلیتجهز الی النار ومن عمره الیه تعالی ستین
سنة فقد اعذر الیه فی العمر اکر انشتی که سینه آن خلاصه عصر
ایده الله تعالی بالطاعه بتایید ربانی منشرح واستماع مواعظ
منفتح وجواذب همم را بدل قابل و بجان متقبل وذلک فضل الله

طری
سزاوار

منفع

یؤتیه من یشاء. این تصدیع ندادمی و این راز نگشادمی
چه طعم نصح حق گویان در کام هواپرستان تلخ است و مناهی محبوب
طبع و حرص بر ممنوع غالب و مکروه بدین سبب مطبوع قال علیه السلام
لو منع الناس عن فت البعره لفتوها و قالوا ما نهینا عنه الا و فیه
شیء و محبت حق گویان نوری است که در هر درخت نیاید و لو زیست
که جز در مشکوة نفحات قدم نتابد شعر هر دلشده شعر دلاویز
نگوید ⁂ هر گمشده راه خرابات نپوید نصیحت دل خفته را
بیدار کند اما مرده را هیچ سود ندارد و ان قبول الحق لمتبرکی
صدیقا مشهور است و اخوک من حذرک من الذنوب مذکور
صدیقی باید که اول من سلم علیه الرب می شنود و شب بدر خانهٔ
حذیفه میرود که هل ذکرنی رسول الله مع المنافقین و بر در کعبه احبار را
خوفنی بالنار یا امام المسلمین نظم که در بر تو پادشاهی مانم
که بر در تو بدادخواهی مانم ترسم حصار ایالست در جام کب

جاویدان

جاویدان و لا خیر فیمن اذا زجر لم ینزجر اما وثوق غالب آمد
و اعتماد راجح کما قیل شعر لقد صرت مغناطیسا فقلوبنا
لجذبک ایاها لتیسیر ان لله تعالی فی الارض اوانی
لیس بذهب و لا فضة انما هی القلوب فاحبها الی الله مارق
و صفا و اصلبها فی الدین و اصفیها فی الیقین و ارقها علی
المسلمین بدان ای عزیز روزگار که لوح دل از اغیار زدایت
ارادت است همه عوام بدانند که یکی بدو کنند و همهٔ
خواص بر آنند که هزار با یکی آرند و من تشعبت به الهموم
لم یبال الله فی ای وادیها هلکه بچه اعتماد این همه غره و عسی ان
یکون قد اقترب اجلهم فبای حدیث بعده یؤمنون باشد
که اجل ناگهان از کمین بدر آید و کار ناساخته و بیزاد بمانی
و هیچ عذر نباشد لا تغتروا بسلامة الوقت شعر یا راقد
اللیل مسرورا باوله ان الحوادث قد یطرقن اسحارا

لا تغتروا

یلاقی بالبلیات

لا یغرّنک عشاء ساکن قد یوافی بالمنیات السحرا اذا
وقعت الواقعة یقین است و ان بطش ربک لشدید
دین است بهیچ چیز از همه چیز دامان موجب غرامت است
و فانی را بر باقی اختیار کردن مثمر ندامت بیت
گر عشق حق خویش طلب خواهد کرد ❊ بس مدعیان را که ادب
خواهد کرد ❊ زبان ممر صدق است و دل مقر عشق شعر اغلق
علی نفسک باب الحجة ❊ وافتح علی قلبک باب الحاجة مصراع
جز ناله مکن حیله مکن و رخنه مجو چنانکه لهم البشری خوانده کانرا همراه است
لا بشری یومئذ للمجرمین رانده کانرا در راه است و چنانکه
سیماهم فی وجوههم من اثر السجود بیانست یعرف المجرمون
بسیماهم نشانست فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی خود
پسندی نباید بود خدا پسند میباید بود اگر تو بر خود پوشیده
بر او پوشیده نیستی لا تتبهرجوا فان الناقد بصیر بیت

یارم

یارم نکند غلط شماری که کند ❊ جوری نکند در اختیاری
که کند ❊ مجاهد رحمه الله گوید در نماز روی بجماعت کردم
گفتم استووا رحمکم الله ندائی شنیدم که ای اهل استویت
انت حتی تامر الناس بالاستواء ان لم یعرفک هولاء
فانا الله اعرفک و قیل لا تغتروا بثناء الناس فان العاقبة
مبهمة بیت مسکین دل من گرچه فنا او ان داند ❊ در دانش
عافیت فرومیماند ❊ بس آشنا که فردا بیگانه خواهد ماند یا اهل غفل
خلق عن الله و ما احسن الطریق الی الله فرد چون کند جان
بازگونه پوستین ❊ بسکه واویلا برآید زاهل دین باش
تا سیل فرا دریا رسد و بضاعت نخر بدار من الصبر فلیفقه
و من عمی فعلیها یوم الحسرة والندامه ندانی که از اقصی
الامر ردی می آید که از هیچ طاعت بازنگردد من لم
یکن للوصال اهلا فکل احسانه ذنوب و قبولی می آید که از هیچ

لا تغتروا

معصیت نشد فی وجهه شافع محوا اسائته عن القلوب
ویاتی بالمعاذیر جرم بابسته را در حلم نهان میکند ذکره
الله فاستغفروا لذنوبهم وناشایسته را در کار خود حیران
میکند نسوا الله فانسیهم انفسهم اذا برم المولی بحب عبده
یخفی له ذنب ولیس له ذنب علت از این صنایع
دور است واعراض مهجور و عنایت بعمل نفروشند
رضی المتجنی غایة لا یدرک درد ناشایست را درمان عنایت
و حسرت راند کار را پایان بیت یاری دارم که سرفرازی
دارد بر دوش ردای بی نیازی دارد افمن شرح
شرح الله صدره للاسلام میدان فویل للقاسیة
قلوبهم میخوان کل من علیها فان مینگرد کم اهلکنا قبلهم
من قرن میشمرد در شبیخون مرگ بر حذر بودن شرط است و از
تنهائی گور یاد آوردن شرع قبل ان یاتی یوم یقول فیه یا لیتنی
اطعنا

اطعنا الله واطعنا الرسول پیش از آنکه روزی بیاید که سود ندارد
گفتن کاشکی فرمان خدا و رسول خدا نگاه داشتمی پیش از آمدن
ملک الموت و این درخوراست که لولا اخرتنی الی اجل قریب الی
و جوابدادنی الآن و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین
و تهدیدا و لم تکونوا اقسمتم من قبل ما لکم من زوال و حیل
بینهم و بین ما یشتهون شعر و کم من جبال قد علا شرفاتها رجال
فماتوا والجبال جبال اکثروا ذکر هادم اللذات فرمانست
و کفی بالموت واعظا درمان الیوم فی الدور و غدا فی القبور.
ماذا تقول اذا دعیت فلم تجب و ماذا سئلت و انت فی الغمرات
ماذا تقول و لیس عندک حجة اذ لو اعطاک منغص اللذات الا
الی الله تصیر الامور ترسم چو تو بیدار شوی و ز بود
دختر عمر عبد العزیز گوید پدر خویش را بخواب دیدم گریان
گفتم ترا چه افتاد گفت ذکرت منصرف القوم من یدی الله

فریق فی الجنة وفریق فی السعیر شعر حسن و ما نحن فی الوصال
یعرض ما بیننا صدودا باخود حساب میکنی و پرورے
کل متجر فی الخلاء یسرّا باش تا محک عدل بیارند خلق همه در
شب دنیا بند صبح آنکه است اسفار بقیامت اشراف در بهشت
ولو کشف الغطاء ما ازددت یقینا دعوی ساکنان روز است
واللیل اذا عسعس در لا دیدن والصبح اذا تنفس در الا کردن نیز
کار صاحب بصیرتانست با ما یگانه بودن و با هوا آشنا
دنیا بمراد خواهی و دین بر راست این هر دو نشاید نه فلک بنشست
نه هر که در دخرد دارو خورد حامل فقه لیس بفقیه یا واعظ دنیا
زاجر عقبی آنچه غفلت با دلها میکند دوزخ با بیگانگان شعر
سوف تری اذا انجلی الغبار افرس تحتک ام حمار شعر
حاصل کن ازین جهان فانی هنری غافل منشین ز خویشتن چون بی بصری
چون بنشیند غبار روشن گردد کاسبیست بزیر ران یا لاشه خری

فذلک

فذالک کار دیدن ملک است و با آخر مغرور گشتن بملک جنات
جهان خوش است ولیکن زوال مالک اوست بقا خوش است ولیکن فنا
فذلک اوست یکی از علما پادشاهی را به پسر تعزیت میداد
مات ابنک وهو فرعک ومات ابوک وهو اصلک ومات اخوک وهو
وصلک فما ذا تنتظر الآن بعد فنا الوصل والاصل والفرع باش تا
خسارت اینجا رت بینی شعر روزی که سپیده برون خواهد شد
بس چشم که آن چشمه خون خواهد شد امرتم بالزاد ونودی فیکم
بالرحیل وحبس اولکم الآخرکم وانتم تلعبون ارباب صدق از
تهدید ولنسالن الصادقین عن صدقهم ترسان و اصحاب طاعات از
تخویف و المخلصون علی خطر عظیم لرزان و همه موجودات از احوال هیات
درتمنی عدم واز گوشمال خجلت غرقه دریای هم و هستی پایمال
شقاط الجسم در جوال جهل خود فرورفته و غول غفلت ایشان را در تیه
تهافت افکنده حیاری سکاری لا مسلمین ولا نصاری از اعمال

از اعمال مفلس و از احوال فارغ و از معانی فارغ هو ار امتابع بربان
مسلمان و بدل مشرک من کان فی اعمی و اضل سبیلا تا ندای لمن الملک
الیوم بسامع ایشان رسد هرگز بیدار نگردند حتی اذا اخربت الدیار
وعطلت العشار ذهب الخمار بلده الخمر بیت دردا و دریغا که ازین
خیزونشست نزخا کی است مراد رپسر و بادی سست بیت
حجاج بر سر منبر میگفت ان شمسکم بذه هی شمس قارون و فرعون
طلعت علی قصورهم ثم طلعت علی قبورهم شعر
رایت الدهر مختلفا یذور ولا حزن یدوم ولا سرور
فما بقی الملوک ولا قصور الظالم نادم والمظلوم سالم
القانع غنی وان لم یملک حبه الحریص فقیر وان ملک الدنیا
یحیی بن معاذ رازی رحمة الله میگوید الناس من خوف فضیحه
الدنیا وقعوا فی فضیحه الاخره بزرگی را در رضت میگفت
ان الحق ثقیل وهو مع ثقله مری والباطل خفیف وهو مع خفته
وبدان

و بی ناگوار وان لله تعالی حقا باللیل لا یقبله بالنهار وحقا بالنهار و انک بالنهار ردحی بالنهار
لو عدلت علی الناس کلهم وجرت علی الناس کلهم جرت علی
واحد لمال جور بعدلک بیت ستم نامه عدل شاهان بود
چو داد دل بیکناهان بود مرد باید که دریای عشق غواصی کند اگر
موج مهر او را در ساحل لطف اندازد فقد فاز فوزا عظیما و اگر نهنگ
قهرش فرو برد فقد وقع اجره الله ع کس با تو زبان نگزد
و من نکنم آمد در بنی اسرائیل سالها عبادت کرد لم یزل لا یزال
بود آنمرد گفت مرا با بندگی کار است خداوندی نه کار منست
او داند فرشته باز گشت و پیغام بگذارد جلال احدیت فرمود
او بلیمی میگردد ما با کریمی چون بر گردیم شعر اذا الجن اد الجنا فانت
کفا مطایا نا بذکراک جادما بیت روزی که ز وصل تو خبر تازه شود
جا کر باشید آن بدر وازه شود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
بیمار بود میگفت اللهم اجعله ادبا ولا تجعله غضبا گفتند چرا

خواستم خطوط اوراق خود دید
ها را بدو بفرستم که ضلع نبرید
درگاه بخت و دور زخود راند

ادلجنا
بشب تاریک راه رفتن

الوق

شفا نمیطلبی فرمود اللحوق بمن یرجی خیره اولی من البقاء مع من لا یو من
شره الیه یرجع الامر کله ع آخر کذر رسن بخیر باشد ب
حاسبوا قبل ان تحاسبوا وزنوا قبل ان توزنوا هر کز دولت
خلوتی نادیده و بت هوا ناشکسته از کل بدل نارسیده کمند
طمع بر فتراک طلب بستن جز خجالت بار نیاورد من ظن انه ببذل
الجهد یصل فهو متعن و من ظن انه بغیر الجهد بلا علم ذنب من الذنوب
والحقیقت ترک ملاحظه العمل لا ترک عمل بیت تا کار جهان رست
کنی دیر شود چون دیر شود دولت زما سیر شود آیینه قدر قارو دی
داود علیه السلام داشتند تا در نکریست آلایش حدثان بدید
و ندای ان عند المنکسره قلوبهم شنید کفت شعر لعبی دکر از پرده
برون آوری ب بس بوالعجبیها که پس پرده تست بیدار باش
که پندار پاکیها همه آلایشست روز قیامت یحیی بن زکریا علیه السلم را
بیاورند و هیچ معصیت در دیوان او نه او را در عرصات بدارند

تا حساب

٧

تا حساب عاصیان کرده شود شعر سهر العیون لغیر وجهک
لغیر وجهک باطل ب و بکاؤهن لغیر فقدک ضایع ب ذنبٌ
اعقبک البکاء خیر من طاعة آمنت فیها و یضع الله
للضعف ما یتعجب منه القوی حکایت ثوری کوید در همسایه من بنی بند
بود از دنیا برفت من بجنازهٔ او نرفتم بخواب دیدم که اکر
نجات میخواهی بسر تربت او رو از مردم حال او پرسیدم
کفتند در وقت مرک دیدهاش پر از اشک شده بود
و میکفت یا من له الدنیا والآخره ارحم من لیس له الدنیا
والآخره ای شادی آن دل که در آن دل غم تست
خداوند البس کاری نباشد شبلی و جنید آمرزیدن
کرم آن بود که بر چون من رسوائی رحمت کنی آمرزش تو
مرهمهٔ خوبان زا چندان نبود عجب که آمرزش من
سر بفکن که تابنده شوی چون تو تو نباشی بر خراب خراج بنشست

بیت آتش بیار و خرمن آزادگان بسوز ؛ تا پادشه خراج نخواهد خراب را
والعبودیة عن تفعل ما یرضیه او ترضی ما یفعله یقین شناس
که در این راه هیچ چیز بتر از اندوه ملامت نیست ومن یرد الله
به خیرا جعل فی قلبه نائحة من الحزن قال علیه السلام والصلوة
لو ان محزونا بکا فی امته لرحم الله تلک الامة ببکائه والهموم
عقوبات للذنوب والله یحب کل قلب حزین ودر صفت
خواجه کائنات صلوات الرحمن علیه معروفست که کان دائم
الاحزان متواتر الفکر واندیشه از خوف خاتم
وسهم سابقت خیزد مصر روزی که بدروازه کوی تو رسم ؛
رستم که مرا دل رسم یا نرسم از وارد صاحب ورد خبر
دارد وار سپهر و بیداری خداوند در سخن گوید نشنیده
که چون بنیر نهادند خانه از در دنبالید فرمان آمد که در کنارش
گیر که ناله رنجور از در این راه قدریست و خا وادعوة

المظلوم

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ۱۳۰۳

المظلوم رمزیست مثنوی یقولون شکلی ومن لم یذق
فراق الاحبة لم یشکل وقد جرعتنی لیالی الفراق شرابا
امر من الحنظل بیت آری صنما چو در دلت دردی نیست
در دل دیگران ببازی شمری شعر ومن لم یبت والحب حشو فؤاده
لم یدر کیف تفتت الاکباد صمصام برهنه در کدورت غبار
بیدا نشود و در صفا ظاهر گردد شعر فلو کنت شاهدنا وما ضع الهوا
بقلوبنا لحمدت من لم یحبب ع یکبار قدم برون نه از خانه چو بیش
فلیس تقوا فی الاسباب ع یکی زین چاه ظلمانی برون آ تا جهان بینی
عشق ما شئت فانک میت اساس تنبیه است واعمل
ما شئت فانک مجزی تشدید و تهدید است احبب ما احببت
فانک مفارق له تجرید است بیت آشوب دلت گر همه زاهد
شدن نیست یکسر بر ما باش بیاسای و برستی وان من الذنوب
ذنوبا عقوبتها سلب التوحید بس خرم طالعت که توفیق فرع

وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثورا بباد دهنبازی
بر دهند و بس سینه آبادان که در وقت سکرات مرگ
وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون خراب کنند بیت کان لم
یکن بین الحجون الی الصفا انیس ولم یسمر بمکة سامر بلی نحن کنا
اهلها فابادنا صروف اللیالی والجدود العواثر بس روی
که در لحد از قبله بگردانند بس آشنا که در شب اول بیگانه
خوانند یکی را گویند نم نومة العروس و دیگرا گویند
نم نومة المنهوس ببین تا مشکل شد که از کدامین کله ایم باری
نه بکار روان نه اندر ره ایم قل هو نبأ عظیم انتم عنه معرضون
از آن ساعت که مرده را بر جنازه نهند تا لب گور برند
چهل بار حق جل جلاله بخودی خود از وی واخواست کند سوال
اول این بود که عبدی طهرت منظر الخلق سنین هل طهرت
منظری ساعة فقیم افنیت عمرک شعر قلت للنفس ان اردت

رجوعاً فارجعی قبل ان یسد الطریق اگر مقبولی باشد چون متکلم
شود معلم گردد یثبت الله الذین آمنوا او را تلقین دهد و اگر مخذول
بود لال و گنگ گردد الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم
او را رسوا کنند دوستان بر گردند و گویند رجعنا و ترکناک
ولو اقمنا ما نفعناک ببین حاصل زمیان کار با صد دردیم بر بیهده عمری
بزبان آوردیم این انفاس غماز دلهاست و ترجمان سرها
قلب المؤمن حرم الله وحرام علی حرم الله ان یلج فیه غیر الله
هر جا که معرفتست شکایت نیست و هر جا که خوف است دلیری نیست
و هر جا که رجاست فراغت نیست و هر جا که محبت است سخط
نیست و هر جا که مشاهده است غفلت نیست علم نگاهداشتن دین است
و ورع پروردن یقین یاد دوست زدودن دل است و وجد افروختن
جان است راستکاری کن تا رستگاری یابی بیت
راستکاری پیشه کن کاندر مصاف رستخیز نشنید از خشم حق

جز راست کاران رستکار نظم وار هان خویش را که وارسته آت

خر وحشی ز نشر بطار ز سماعون لکذب اکالون للسحت با انمعاملة

بار افتاده کیر و خر فرومانده بیت چون شیشه کر بسیت تو به پا نیوست

دشوار توان کردن و آسان شکست پیش ازین تغافل کردن نه آثر

سعادت باشد علم بی عمل دیوانگی است و عمل بی علم بیکانگی است

و عافیت در تنهائی است و سلامت در خاموشی است

و من ظن انه کلامه خیر من عمله قل کلامه فیما لا یعنیه و انما

یملی علی کاتبیک یکتبان الی ربک فانظر ما ذا تملی

و ما ذا یکتبان الی ربک فانظر ما ذا تملی و ما ذا یکتبان ما یلفظ

من قول الا لدیه رقیب عتید عقد پیمان است ما یکون من نجوی

ثلثة الا هو رابعهم عهد پیمانست و تقوی رقیب الله علی

القلوب تحذیر است و اقرا کتابک کفی بنفسک علیک حسیبا

تقریر ع کس طاقت تو نداشت من کی دارم فا دیک پیدا الله

بیشانم

سیئاتهم حسنات مد دریای کرمست ان الله لغنی عن العالمین

زخم کبریائی قدم نظم هر چند همی پیش دوم با علمت در هوب کبر تو

چه سر چه خاک قدمت احکم الحاکمین جمع می آورد ارحم الراحمین

در میکدارد فضل همینت یکی را مینوازد و عدل بعلت بکی را میکدازد

فاما من ثقلت موازینه فهو فی عیشة راضیة فاما من خفت موازینه

فامه هاویه بوی در مشک رحمتست و رنک بر لاله علم

عمر در بتخانه مقبولست عبد الله ابی در مسجد مخذول بیت

بانکه همیسوزی میدانی ساخت و آنرا که همسازی میدانی بااکه

سوخت شعر جننا بلیلی و هی جنت بغیرنا و اخری بنا مجنونة

لا نریدها ~~هر روز بامداد~~ هر روز بامداد بدل اولیای خود ندا کند

ما تصنع بغیری و انت مخوف بخیری انظر الیک

سوائی خذ منک و ان نظرت الیک اعطیتک سید عالم

صلی الله علیه و آله و سلم میکوید شب معراج بهر کوشک که بکذشتم

در بهشت گفتند سلمی نزار از ما سلام برسان و او میگفت منند
عرفت الله ما انتظرت غیر الله و العنایة قبل الماء و الطین
گر دست بزلف تو زنم عذرم هست غرقه بهمه چیز در آویزد دست
مردیرا اپسر در عالم دادند اگر سیر خورد مست است و اگر گرسنه است
دیوانه است و اگر خفته است مرده است و اگر بیدار است متحیر
عجز قرین او گشته و ضعف صفت لازمهٔ او شد اگر گرد معرفت
گردد گویند و ما قدروا الله حق قدره و اگر بعبادت مشغول شود
گویند و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین و اگر از هر دو
کناره گیرد ندا کنند که و ما خلقت الجن و الانس الا
لیعبدون اگر قدم خوف پیش نهد ترسانند که ان بطش ربک
لشدید العقاب و اگر بشنید ان بطش ربک لشدید
و اگر شفیعی طلبد گویند لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن
الرحمن و اگر نجود یا عیر نگرستی گویند لئن اشرکت لیحبطن عملک

و اگر خواه

و اگر خواهد سودائی کند گویند و ان علیکم لحافظین و اگر خواهد که
در درون بازاری سازد گویند یعلم السر و اخفی و اگر قرار
گاهی طلبد ففروا الی الله و اگر گریزگاهی طلبد این المفر و اگر زاد
جائی طلبد الیه المصیر و اگر فارغ شود و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا و اگر جهد کند یختص برحمته من یشاء و اگر نومید شود لا تقنطوا
من رحمة الله و اگر ایمن گردد افامنوا مکر الله و اگر شفیعی طلبد
منع نمایند که لا یشفعون الا لمن ارتضی و اگر داد را آرد
بر دهان زنند که لا یسئل عما یفعل بیت آرند یکی و دیگری باز زنند
بر هیچکس این راز همی نگشایند شو مار قضا همین قدر بنمایند بیمانه
تو نی باده بتو پیمایند دخلنا فی الدنیا مضطرین و بقینا
فیها متحیرین و خرجنا منها کارهین اعمار امتی ما بین ستین الی
سبعین و قل من یجوز ذلک ع هر بار سبو نیاید از آب درست
قد قلت للقلب و عاتبته علی التصابی مائة مرة و دع عنک

و تقریر یجوز ذلک
ار کم در چنابر

یا قلب طلاب الهوی ما کل یوم تسلم الجرة هر ذلتی که
باستغفار درد آمیزه نشوی در وی هلاک شده گیر
فالتوبة من غیر اقلاع الذنوب سمة الکذابین المؤمن یری
ذنبه کالجبل یقع علیه والمنافق یری ذنبه کالذباب
یطیر علیه ایمانی که ترا امروز از حرام باز ندارد فردا از
دوزخ کی باز دارد ان الله یحب الحال المرتحل کالمنزل
کلمینی یا حمیرا کاه بصحر ارحنا یا بلال شعر عطل گیسوی سنگ الا
الکبار را تجد للصغار انس صغار را مپرس شوریده کن آن دو
زلف تا بر خیزم در زلف تو آویزم و شور انگیزم معرفت
ثمره علم است و آشنائی ثمره صحبت عبارت جای دیگر است
و کار جای دیگر الکلام فی صفاء المعاملات ملیح ولکنه
فی الحقایق ریح والمتکلمون بابواب المقال لا خیر عندهم
من هذه الاحوال شعر قوموا الی الدار من لیلی نحییها

پرسش کنان خبر آن همی گیر

قبیح

نعم ولعما

نعم ولعما لها عن بعض اهلیها ان السلامة من سلمی وجارتها
ان لا تحل علی حال بوابها مصر راه نا ایمن است و منزل دو ربه
ما نداریم صبر و یار غیور قالبی باید ضعیف و دلی بیچاره
و جانی عاشق و ارادتی بکمال بیت جز جان و جگر نیست شکار شی
خور تو زانست که هر سری ندارد سر تو مهتر عالم
علیه الصلوة والسلام شبی بخفت یکتار موی سفید دید باز
روز بر خواست دید هفده تار موی سفید شده بود
پرسیدند که این از چه حالت است گفت دوش سوره هود
بر ما عرضه کردند این اثر آن خطابست که فاستقم کما امرت
نه کاریست که اگر فوت شود تدارک آن توان کردن اگر گوئی
فرجعنا نعمل صالحا گویند خود از آنجا می آئی هر که مست الست
نیست او را خمار شکنی بلا سود ندارد ذهل بالله وخفی بالله
بوقت صبح خوش خفتن بشرط ادب نیست همت در جان میباید

بواديها

غنیمت در نفس غنیمت در دل الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم
لذکر الله طهریه زنی بود او را پس از مرگ چهل سال بخواب دیدند
از حالش پرسیدند گفت هنوز بغداییم که شبی فتیله چراغ مستی تابهم
بیت باری بملامتی نیز زیدی بار یا خود بگرای خر نیز رز یدی بار
ارضیتم بالحیوة الدنیا من الآخرة سر عشاق بعشق دست زدند و
شدند خود را بغم و بلا سپردند و شدند کل یوم هو فی شان
کمر بند کی نزنار کبری مبدل میکند استاد علی دقاق
بدر کلیسائی بر گذشت و گفت و لولا نعمة ربی لکنت من
المحضرین الا یا طبیب الجن و یحک داونی فان طبیب الانس
اعیاه داوا یا ندای هل سایل سحرگاه از بحر آلست که کانوا بهر
قلیلا من اللیل ما یهجعون عبد الله بن عمر را سید عالم را علیه الصلوة
والسلام گفت نعم الرجل هو لو کان یصلی باللیل و قالت ام سلمه
رضی الله عنها لابنها یا بنی لا تکثر النوم فان کثرة النوم باللیل تدع صاحبه
فقیرا

فقیرا یوم القیمه و من فتهجد به نافلة لک امر است و بالاسحار
هم یستغفرون شکر و المستغفرین بالاسحار ذکر در لقمه احتیاط
دانق بجای آر که لترک دانق من حرام خیر من عبادة مائتی سنة
ابراهیم ادهم رحمه الله گوید اطلب مطعمک و لا علیک
وان تصلی باللیل و لا ان تصوم بالنهار کثرت بکا نافعست و
قرآن بدان ناطق و از ضد آن ناهی قال الله تعالی فلیضحکوا قلیلا
هو هطالتین ای سیالتین ولیبکوا کثیرا و من یرد الله به خیرا اعطاه عینین هطالتین
و قال علیه السلام حرمت النار علی ثلثة اعین عین سهرت فی
غضت سبیل الله و عین اغضت من محارم الله و عین بکت من
خشیة الله و قد اللیل عودوا اعینکم البکاء و قلوبکم التفکر و قال
علیه السلام للساجد هذا هو السجود فاین البکاء و قال علیه السلام
دمعة من دموع العاصین تطفی غضب الرب کان فی وجه عمر رضی الله عنه
خطان اسودان من کثرة البکاء و این حدیث ذوق است به عبارت

وطعم است نه اشارت ومن قال هذا الکلام بالاو فلیس له
عند اهل المعرفة مقدار اکحل عینیک بکحل الحزن اذا ضحک
البطالون وکن یقظان واذا نامت العیون تحارق الناس قلوبا
اقلهم ذنوبا وسارع الی المغفرة قبل عزل قدح فالقلوب
واعیة والاقلام جاریة والدعوة مسموعة والتوبة مقبولة
قبل یوم التغابن فان من ضیع حق الله فی صغره ضیعه الله
فی کبره ومن خان الله فی السر هتک الله ستره فی العلانیة
بیت لا تذر عاجل السرور وبادر فعساه یعود او لا یعود
وسه خصلت نشت که هلاک در آنست شح مطاع وهوی
متبع واعجاب المرء بنفسه شبلی گوید رحمة الله که بخیل
هرگز نشنید بمیرد که ترک نانی نگوید ترک جانی چگونه گوید
بزرگان وشندل گفته اند البخل شلل فی ید الرئاسة زمانة
فی رجل الرجولیة صمم فی سمع الاریحیة قذی فی عین المروة

شح بخیل

بخرنی

بخرنی قسم الفتوة فلج فی السیادة تن در مرگ میباید
داد که منزل گور است واین شکر کاهیست که گوش بتو
میدارند بیت تو در خوابی واز مرگت خبر نه بخواهی مرد اگر
خواهی واگرنه ملک الموت دیوار افکند وقفس بشکند
هذه الاجساد قفص الطیور واصطبل الدواب اگر
مرغ جان آشنا باشد چون آواز طبل ارجعی الی ربک شنود
پرواز گیرد وبلند جائی نشیند چون باز بدست شاه خود
باز گردد اهتز العرش لموت سعد از آن خبر دهد واگر
عیاذا بالله مرغ جان بیگانه بود واز جمله اولئک کالانعام
رخت او از زاویه بهاویه برند فان مرجعهم الی النار
حسن بصری رحمة الله وقتی قدحی آب در دست گرفت
باز نهاد و نخورد حالتی بروی هویدا شد ازاو پرسیدند که
که این چه بود گفت ذکرت امنیة اهل النار حین

حین یقولون لاهل الجنة ان افیضوا علینا من الماء

او مما رزقکم الله یکی از مشایخ سالهای دراز بیهوش

گشته بود از او پرسیدند که این از چه افتاد گفت تفکرت

فی سهر اهل الجحیم عجباً لصاحب من ورائه النار و لغافل

من ورائه الموت و اگر سه روز بعد از مرگ چهره

خوبرویان بینی پندارم که بعد از آن خرم و شادمان

نه نشینی بیت فمن شاء فلینظر الی فمنظری نظر الی من ظن

ان الهوی سهل سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم

ابو ذر غفاری را گفت یا در اهل القبور و زرها احیانا

حتی یذکرک الآخرة شیع الجنایز لعل ذلک یحرک

قلبک ای یحزنک فان الحزن فان الحزین فی ظل الله

بگورستان عجب بیان در گذر با فکرتی و هو ان تخیل الغایب عبارت از مور...

حاضر او عبرتی گیرد و هو ان تخیل الحاضر غایبا تا تر ازه

مانی

تا ترازاه نماید عربیه دخل سبیل العین ندمع البکاء فلیس

لایام الشباب رجوع بادروا قبل الفوت فمن دواعی

الفت الغفلة عن الموعظة کل بنی آدم خطاء و خیر الخطائین

المستغفرین عربیه سقیاً لایامنا الخوالی اوخال وجهی

کوچه خالی بتنا و لیلاتنا نهارا صرنا و ایامنا لیالی

این درد را درمان هم فرمان است پیر هرات گوید

سرمایه عمر مغتنم شمر و طاعت حق غنیمت دان

بیت بیزار شو از خود که زبان تو تولی منگر بستاره که آسمان تو

تولی اجعل باطنک لله و ظاهرک للخلق تن بصفت

قارون میبایدداد و دل بصفت موسی اندوست

بگذشتگان نگرستن بیداری است و از ماندگان

گسستن هشیاری فردا همه گیر و داران غصه خواران شوند

و همه فرمان دهان سپر گردانان اما اغنی عنی مالیه

ملک عنی سلطانیه **بیت** لا تحسبن الامهال اهمالا
فلا نوم اثقل من الغفلة **عربیه** اذا الفتی ذم عیشا فی شبیبته
فما یقول اذا عصر الشباب مضی ؛ وقد تعوضت عن کل
شیء اشبهه ؛ وما وجدت لایام الصبی عوضا
لقمان پسر خود را پند میداد گفت **عربیه** امر لا تدری متی
تلقاک ؛ استعد له قبل ان یفجاک ؛ ولا خلاف
بان الناس مذ خلقوا فیما یرومون عکس القوانین اذ ینفق
العمر فی الدنیا مجازفة والمال ینفق فیها بالموازین
مردی در تابستان یخ میفروخت و گرمای مفرط
بود و هر ساعت آواز میداد که ای خریداران ارحموا
من راس ماله یذوب **نظم** مثل است در سرای غرور
مثل یخ فروش نیشابور در تموز آن یخک نهاده به پیش
کس خریدار نی و او درویش ؛ این همی گفت و خون همی بارید

که

که بسی ماند و کس نخرید ؛ برفت عمر و دریغا که بر نشد باز و ازاد
هیچ مقصد دینی نه کار دنیائی ؛ شد عمر و نشد ساخته
کاری بمراد در پیش ره دراز دارم بی زاد متابعت
هوی مردی است و مغوی مردی نه متابعت هواست
افریت من اتخذ الهه هواه و مباشرت مخطورات (بهائم)
و ارتکاب مناهی از آن خیزد فمن اطال الامل اساء العمل
اعجاب حجاب هدایت است و جاذب غوایت ولولا
استنصحتنی لما اقدمت علی هذا الابرام ولکن قال الله تعالی
و ان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر شرط نصیحت بجای
بجای آوردم و این کلمات تذکره را نوشتم والقلم
احد اللسانین ان لم تصبها وابل فطل اگر بساحل
گذرد ماهی مرده در دام مبذول است و اگر غواص وار
در لجه غوطه خورد جوهر فرد مامول اخ لک کلما لک

ذکر کن حظک من الله خیر لک من اخ کلما لقاک
وضع فی کفک دینارا جمعیت لازم ذات می باید
تا نه از زوار روی زیاده شود و نه از جاهلی نقصان پذیرد
چنانکه صفت دریاست هر چند خواه تا مجاورت حاصل آید
و تدبر میکن تا ممازحت ظاهر گردد و ترقی طلب تا از رفاقت
بحالت رسی بزرگی گوید لسانی یوردنی الموارد
فما زلت اقول الله حتی اوردنی رضی الله وکان یقول
تعالی عنه ان الله علم ممن یلهو واستمع ممن یلقوا
وتبلی ممن یصفوا و توقی کن تا ملالت نیفزاید فقد قال ابن مسعود
رضی الله عنه کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
یتخولنا بالمواعظة احیانا مخافة السآمة و این کلمات را
مفتاح بسی خیرات میدانست و کلید بسی گنجها شناس
لعل قلبک یتنبه فان امرک علیک مشتبه من استوی یوماه

یتخولنا ای تعهدنا

فهو

17

فهو مغبون ومن کان یومه شرا من امسه فهو ملعون
ومن لم یکن فی زیادة فهو فی نقصان فالموت خیر له شعر
تاریکتر است هر زمانی شب ما یارب شب من سحر ندارد گوئی
ای بزرگ جهان وای ملاذ دوستان بیت اندر سفر عشق شدن
آسان است سر بردن آن کار جوانمردان است
خود را دریاب که آفتاب بغروب رسید و عیار مردم
بگردید مکارم اخلاق مندرس شد و معالم صحبت منطمس گشت
عربیه ذهب الذین یعاش فی اکنافهم بقی الذین حیاتهم
لا ینفع بیشترین دوستان اخوان العلانیه اعداء السریره
مخلص ترین برادران آن بود که ان رای منک سیئة اذاعها و ان
رای منک حسنة دفنها یا لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا
یاد دار الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین بمگذار
و چشم رخنه مرگ دار قل ان الموت الذی تفرون منه فانه

دفنها

ملائکم خواجهٔ ازل و ابد صلی الله علیه و آله را چون در خاک بردند
فاطمة الزهرا علیها السلام مابش میکفت کیف الفکم ان تحثوا
علی رسول الله التراب حیف بجاه و مال این دنیا مشو غره چو مغرور بر
که این آن نوبهاری نیست کش بمهرگان سپی وسیعلم الذین ظلموا
ای منقلب ینقلبون یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله
بقلب سلیم دع ما تنوم علیه و اقدم ما تلجی الیه ع تا خود چه تخم
افکنده است این بار پار پار ما انا هدیناه السبیل اما شاکراً
و اما کفوراً بصد سال زندگانی عذاب ابد خریدن خذلان نیست
و برضای خلق سخط خالق اندوختن حرمان افلا یعلم اذا
بعثر ما فی القبور و حصل ما فی الصدور از خواب غفلت بیدار شو
من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها او نلعنهم کما لعنا
اصحاب السبت بهمت برگردهٔ خود کیر و آزار از خلق بردار
تا جنگ برخیزد با حق معامله بصدق کن و با خلق بخلق کن ورعا
بگ

تکن اعبد الناس و کن قنعا تکن اشکر الناس و احب للناس
ما تحب لنفسک تکن مؤمنا و احسن جوار من جاورک تکن
مسلما و اقل الضحک فان الضحک تمیت القلب خللرا
از شجاعه آذربین و یخرج الحی من المیت و کنعان را
در سرای نوح بنگر و یخرج الحی من المیت میدان
اثبات آدم بین که زبان ذلت صفوة او را منع نکرد و محو ابلیس
بین که طاعت رد او را سود نداشت عربیه بابی نواحی
الارض ابغی وصالکم و انتم ملوک ما لمقصدکم نحو
حقتعالی چون بزبان گدائی پیغام پادشاهی فرستد تصرف آن گدا
در میانه ایراد محض باشد بیت دلاله اگر چه خوب کردار بود
در حضرت معشوق گران بار بود اینکلمات بسمع دل بشنو
و بر لوح جان بنویس ~~و مرادران~~ و مرا دران واسطه محض
و منهی صادق دان فمن الناس اذا اسئل اللهم وفق سددنقا

اهل الخیر عمارة القلوب وتحفة العیون وکلامهم تحفة العیوب ونصحهم
عری عن العیوب وکیف یفلح من لم یر مصلحا کل خود روی
بی بودی بود وان کشته در او بوی بود کن فی الدنیا بیدنک
وفی الآخرة بقلبک آبادی عالم بچهار کس است عالمی
که بعلم خود کار کند وجاهلی که از آموختن ننگ ندارد
توانگری که حق مال الشرع بگذارد ودرویشی که آخرت
بدنیا نفروشد شعر شب رفت وحدیث ما بپایان نرسید
شب را چه گنه قصه ما بود دراز مصرع اللیل مضی وما انقضت
قصتنا ؛ لا ذنب لنا حدیثنا طال وطال حق سبحانه
توفیق رفیق ما گرداناد وسعادت مساعد واقبال موافق و
بضاعت ایمان از اضاعت مامون وطاعت از ریا و سمعه
بیرون وغرض ما از مصارع السوء مصون ومدد الطاف
هر روز بر فزون بمنه وجوده ونعوذ بالله من علم لا ینفع

وقلب

وقلب لا یخشع ودعاء لا یسمع وصلوته علی محمد وعلی
وصیه وخلیفه وآله واولاده الطاهرین الطیبین
والسلام علی من اتبع الهدی با تمام پیوست رساله
عینیه من تالیفات شیخ الکامل احمد بن محمد الغزالی
برادر کهتر محمد غزالی الطوسی المشهور بحجة الاسلام
حرره العبد عبد الحمید صفی
نگاشتم و بیادگار
گذاشتم
سنه ۱۲۷۶
هجری

کتابخانه [illegible] ۱۳۴۲

مخفی [illegible] نسخه [illegible]
[illegible] قرار دارد و [illegible]
[illegible] نوشته
[illegible] موفق [illegible] محمد بن [illegible]

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
فیلموتیک تاسیس ۱۳۰۲

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲

خطی
۵
خطی
۵